



تلگراف- شیطنت دو توله خرس قطبی با مادرشان، پارک ملی کانادا



پاسیفیک پرس- استراحت مردی در ساحل غنا، بزرگ‌ترین محل دفن زباله‌ها در آفریقا



گار دین- بازی کودکی با آجرهای ساخته شده از مواد بازیافتی، نمایشگاه اسباب بازی های لندن

دنیانه روایت تصویر

در محضر بزرگان

مربی چگونه باید باشد؟

مرحوم استاد علی صفایی حائری فرموده اند: «مربی آگاه آن نیست که به جای افراد فکر بکند و استدلال کند و بفهمد و ببیند. مربی آگاه کسی است که چشم افراد را باز می کند و پرده‌ها را کنار می‌زند و فکر را حرکت می‌دهد تا افراد استدلال‌ها را بیابند و بفهمند و زیبایی‌ها را ببینند.» برگرفته از «مسئولیت و سازندگی»

فتو شعر انتظار



حکایت

چگونه نسوزم؟

شبی پروانه با شمع گفت: «اگر من می سوزم، عاشق هستم. تو چرا اشک ریزان می سوزی؟» شمع پاسخ داد: «من را از موم عسل ساخته اند. اکنون این عصاره شیرین از دست رفته و ذوب می شود، چگونه گریه نکنم و نسوزم؟» بگفت ای هوادر مسکین من برفت انگبین یار شیرین من چوشیرینی از من به در می‌رود چوفرهام آتش به سر می‌رود برگرفته از بوستان سعدی

داستانک

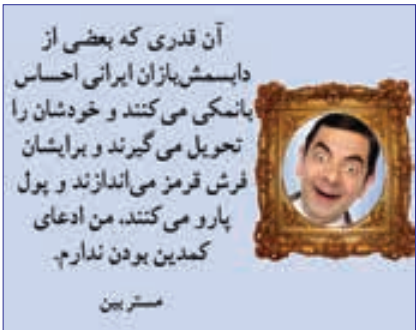
بتوانیم فکرکنیم

مردی از روی کاتالوگ، یک دوچرخه برای پسر خود سفارش داد. هنگامی که دوچرخه را تحویل گرفت، متوجه شد قبل از استفاده باید چند قطعه آن را سوار کند. با کمک دفترچه راهنما تمام قطعات را دسته‌بندی کرد و در گاراژ کنار هم چید. با وجود این که بارها دفترچه راهنما را به دقت مطالعه کرد ولی موفق نشد قطعات دوچرخه را به درستی سوار کند. تصمیم گرفت از همسایه‌اش که مشغول کوتاه کردن چمن‌های حیاط منزل خود بود و در مسائل فنی بسیار ماهر بود، کمک بخواهد.

مرد همسایه کمی به قطعات دوچرخه که در گاراژ چیده شده بود نگاه کرد. بعد با مهارت شروع به سوار کردن آن‌ها کرد. بدون این که حتی یک بار به دفترچه راهنما نگاه کند. پس از مدت کوتاهی تمام قطعات به درستی سوار شدند. مرد گفت: «واقعا عجیب است! چطور موفق شدید بدون خواندن دفترچه راهنما این کار را انجام دهید؟» مرد همسایه با کمی خجالت گفت: «من خواندن و نوشتن بلد نیستم.» بعد با حالتی سرشار از اعتماد به نفس، لیخندی زدو اضافه کرد: «و آدمی که نوشتن بلد نیست باید حداقل بتواند فکر کند.»

سایت یکی بود

شوخی بزرگان



اندک صبر

تنهایی

گر تو می دانستی که چه دردی دارد زندگی با دیگری از من خسته نمی پرسیدی... تو چرا تنهایی؟



دور دنیا

نبرد سرسرخخانه مردروس با دشمن فرضی



آدیتی سنترال- آنتون مالتسف، عضو سابق نیروهای ویژه روسیه به تازگی سوزه اصلی رسانه های این کشور شده است. پس از انفجار کوچکی در آپارتمان وی، پلیس ها محموله عجیبی از چندین سلاح نیمه اتوماتیک، هشت کیلوگرم مواد منفجره، چندین تپانچه و تله های متعدد پیدا کردند. اما عجیب تر از همه آن ها، اسلکلی از تیتانیوم مجهز به جلیقه ضد گلوله و سلاح بود که او با دست های خودش ساخته بود و به عنوان نگهبان از آن استفاده می کرد! این مرد آن قدر در جنگ و مناطق نظامی حضور یافته بود که فکر می کرد هنوز هم تحت تعقیب است و از آپارتمانش به عنوان سنگر و منطقه جنگی استفاده می کرد! در نهایت او مجرم شناخته نشد.

انفجار باتری آیفون پس از گاز گرفتن!



دیلی میل- روز گذشته فیلمی منتشر شد که در آن شاهد صحنه ای عجیب و باورنکردنی بودیم. در این فیلم که توسط دوربین های فروشگاهی در چین گرفته شده، فردی برای آزمایش اصالت باتری گوشی تلفن همراه آیفون، آن را گاز می زند. این مرد تصور می کرد مانند گاز زدن سکه ها می تواند به اصل بودن باتری پی ببرد! اما بلافاصله پس از دندان زدن به باتری و گاز گرفتن، انفجار شدیدی رخ می دهد که خوشبختانه به کسی آسیبی وارد نشده است.

پلیس فداکار



آدیتی سنترال- یک خانواده چینی در سال ۲۰۰۳ در معرض گاز سمی قرار گرفتند که پسر ۱۵ ساله آن‌ها در دم جان باخت اما مادر دچار صدمات ذهنی و جسمی شد. پدر خانواده بعد از این اتفاق، مرگ فرزند را از زنش پنهان کرد و به او گفت که پسرشان برای کار به شهر دیگری رفته است. اما مادر همیشه چشم انتظار فرزند ماند و از شدت ناراحتی دیگر حتی نمی توانست لیخند بزند. تا این که پنج سال پیش، شباً زانگیی مرد خانواده در تلویزیون پلیسی را دید که به شدت به پسر او شباهت داشت. او تلاش کرد این مرد را پیدا کند و از او بخواهد نقش پسر مرده را برای همسرش که چشم انتظار پسرش است بازی کند. پلیس فداکار هم با شرکت در یک برنامه تلویزیونی تظاهر کرد که مادرش را پیدا کرده و الان پنج سال است که هر از گاهی به دیدن او می رود و نقش پسرش را بازی می کند.

ترسانک

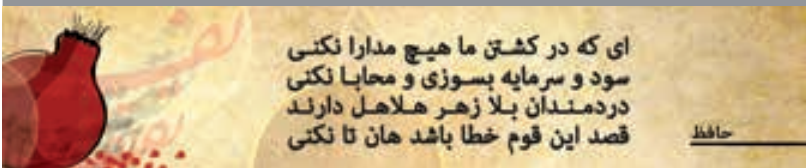
پسر تنها

یک ماه بعد از فوت پسر صاحب کارخانه، کارخانه تعطیل شده بود. همان وقتی که پسرک هنگام بازی در محوطه پایش به میله گرفته بود و... با کار گرها تسویه حساب کرده بودند و دیگر کسی به آن جا رفت و آمد نمی کرد. فقط نگهبان مانده بود تا مراقب وسایل باقی مانده باشد. همان اوایل تعطیلی، نیمه شب نگهبان سر و صدایی در محوطه شنیده بود. به خیال این که دزد است، جلورفته بود، ولی کسی نبود. چند بار دیگر هم صداها تکرار شده بود ولی هیچ ردی از غریبه ای ندیده بود. دیگر به صداهای شبانه عادت کرده بود. فکر می کرد موش یا گربه است. تا این که یک شب وسط شام خوردن علاوه بر صداهای همیشگی، صدای گریه ای هم به گوشش رسید. چوب را برداشت و وارد محوطه شد. چراغ قوه را چرخاند. باز هم خبری نبود. خواست به اتاقک نگهبانی بر گردد، چشمش به پسری افتاد که گوشه ای ایستاده بود و گریه می کرد. ماتش برد. نصفه شب یک بچه تنها آن جا چه می کرد؟ با احتیاط جلورفت. پسر گریه اش را قطع کرد و دست از روی صورتش برداشت. نور چراغ را توی صورتش انداخت. چقدر شبیه پسر صاحب کارخانه بود. پسر خندید و به سمت نگهبان دوید.

مسابقه شماره ۲۱۹

اسپریت

طراح:محمد مهدی نجبر تصویرساز: سعید مرادی



کله چفوکی

آق کمال دچار احساس عجیب می شود

بعد از قرن‌ها آقام و مادرُم تصمیم گرفته بودن دو تایی به قول خودشان امامادموسو! برن مسافرت. فکر کنم آخرین سفر دو نفره‌شان ماه‌عسل‌شان بوده که مخواستن برن اصفهان و شیراز، ولی تو نیشابور بیکان آقام‌باتاقان زده بودو و بکسلش کرده بودن برگشته بودن مشهد! ای دفعه هم از بس کاملیاخاتم پيله کرده بود، تو رودرواسی مانده بودن و راضی شدن. خود عیال هم رفت یگ تور کیش مناسب براشان گرفت و ولیت ها ره دادم بهشان تا راضی شدن. از وقتی قطعی شده بود، به خودشان افتاده بودن. آقام از یگ طرف لیست وسایلی که باید با خودشان مبردن تیار مکردو از یگ طرف هم اسم جاهایی که مخواست اونجی بره بینه ره فهرست مکرد. از کلاه حصیری و پیرهن گل‌گلی گیریفته تا دوربیش که چهل سال پیش خریده بود و هنوز اعتقادداشت هیچ عکسی تو دنیا کیفیتش به پای عکساش نمرسه. یگ درمیون هم مُگفت: «کشتی ماداگاسکاری ره ببینم ها!» و اَیچیم هر دفعه مُگفت: «کشتی یونانی! حتما باهاش عکس بگیریم ها!» مادرُم هم با یگ چشمش گریه مکرد که قرار بود سه روز از بچه‌هاش دور بره و یایگ چشمش هم به آقام اشاره مکرد که: «یادت باشه ای رَم بنویسی براشان بخرم، از اونایم یادت نره!»

خلاصه به خبر و خوشی رفتن و خانه و زندگی و جک و جانورا و دو تا بچه‌های نخفه‌شان هم سپردن به ما. صبح‌ها که سر کار بودم و بچه‌ها مرفتن مدرسه. ظهرا می‌آمدن خانه ما نا‌ها‌ر مُخوردن و شب‌ها هم مرتخم آقام که اونجی تنها نباشه و به ماهی‌ها و گر به‌ها و گلدونا و باغچه‌هاشان سر بزیم. براُم چمال که عشقِ مکرد، از بس عیال به حرفش بودو هر چی اراده مکرد براش درست مکرد و هواش داشت. اَیچیم هم حس خاتم‌خانه بهش دست داده بودو تاجایی که متنتس حکمرانی مکرد. روزی سی بار هم زنگ مژدن با آقام و مادرُم و سفارش سوغاتی مبدادن و مُگفتن از اوزاونیه از خودشان عکس بگیرن و از فلان بازار هم استوری بذارن و از او اکتوس‌ها هم قیلم بگیرن، ولی رو قیلم حرف نزنن خواهشن! ای سه روز حس جالبی داشتم. بی چک و چانه دو تا بچه گنده گیرمان آمده بود، با مسئولیت و استرس زیاد. ولی حس عجیبت‌رای بود که سه روز تو خانه‌ای زندگی مکردُم که سی سال توش بودُم، ولی ای سه روز انگار مهمون بودُم و هر کار مکردُم منتتستم او حس سی ساله ره دوباره به دست بیارُم. زندگی ماتهایی هم عجیب چیزیه.

باس ماس



ماوشما

شماره پیامک: ۲۰۰۰۹۹۹

«آق کمال عزیز؛ جناب عالی اگر به جای ر ضا رشیدپور مجری بودید چه سوالاتی از شخص رئیس جمهور می کردید؟! آق کمال: «مورودای بازی‌های سیاسی نکنن! نهایتش اگه بتیم باآقای صابری مسئول زندگی سلام صحبت کنم از سرم‌هم‌زاده!» «آقای مسعود مجنون پور همکار تون هستن؟ جملات زیبایی می نویسن. می تونم ایشون رو ملاقات کنم؟ محمداماندار ماوشما: ایشون از مخاطبان قدیمی و خوب‌ما هستند که ملی‌روز ده‌ها پیامک ارسال می کنندوما گاهی یکیش رو چاپ می کنیم. «هنوز مشغول راینزی برای تهیه جایزه مسابقه «چی شده» هستید؟ مگر زمین می خواهید قولنامه کنید؟ دیگه به سرویس خیاب‌خوری و چندتا تقویم و سررسید سال ۹۷ راینزی نمی خواد! صادق‌ظهریان ماوشما: شما به این جایزه‌ها راضی هستین؟ ولی ما راضی نیستیم و دنبال جایزه‌های بازارش تری هستیم!» «دختر گلم هستی جون، تولدت مبارک. امیدوارم همیشه سالم و شاد باشی. محمد درودی» «پدر عزیزم، تولدت مبارک. هستی که هستیم...

از طرف عاشقانت، سعید و حمید ار دکانی» «از خانومم بابت خوبی‌هاش تشکر می کنم و از خیلی‌ها هم ناراحتم که نمی‌بخشمتشون. رضا زنگنه یوسف، قاسم آباد خواب



با خانمان

سوپ خیلی هم غذاست

طی ۱۵ سال خانم خونه بودن و آشپزی صادقانه، به نکته‌ای رویک بار برای همیشه در باره غذا پختن بگم و تموش کنم. آقاچون سوپ غذاست! خیلی هم غداست. این که شما با خوردنش سیر نمیشین صرفا به خاطر اینکه که چشم تون به دهن‌تونه. (یا چشم تون به دهن مردمه؟ یا چشم تون به شکمتونه؟ یا عقل تون به دهن‌تونه؟) منظور اینکه که هر چی چشم تون می‌بینه، پیامش رو به عقل تون ارسال می‌کنه و اچی مجی لاترچی... «من با سوپ سیر نمی‌شم» و به تبع اون، برای این که جلوی بقیه و وجدان خودتون شکمو به‌نظر نرسین، می‌گین «سوپ که غذا نیست» و بعد از خوردنش، با بازمگی تمام می‌گین: «کی غذای اصلی رو میاری؟»

نمی‌دونم از این همه بازمگی خسته می‌شین یا نه، ولی همون سوپی که غذا به‌حساب نمیداد، حاوی یک سینه مرغ کامل پخته شده، دو عدد هویج، دو عدد سیب زمینی، نخود سبز، قارچ، جعفری، آب لیمو و نمک و فلفل به میزان کافی. نوشتن همین محتویاتش که نیم ساعت طول کشید، درست کردنش سه برابر این طول می‌کشه. زحمت په قیمه رو داره که تهش شما بگی غذا نیست؟ دقیقا مثل اینکه که په کشور برای خودش هزار ساله سرپاست، ملت داره، دولت داره، انتخابات داره، تورم داره... اون وقت په کشور فسقلی خاشیه خلیج فارسی به رسمیت نمی‌شناسدش. فکر می‌کنین برای اون کشور مهمه؟ نه! اینکه که خودتون رو خسته نکنین. سوپ از برنامه غذایی هیچ خونه‌ای حذف نمی‌شه. خیلی هم ناراحتین یاشین دوتا تخم مرغ بشکنین!

زهرا فرینا

به خاطر دل امیر حسین...

سلام. خیلی از پیامکار باره رفتن خفن استرپیه. به زودی توضیح می‌دم. فعلا! \* ۱۵۳...۰۹۱۵۵: منم مثل دیگر خوانندگان از خبر رفتنتون دلم گرفت، پسر ۷ ساله من خیلی مسابقه تون رو دوست داره و با ذوق هر شب که همسرم روزنامه میاره دنبال خفن می‌گرده. به خاطر دل امیر حسین، نرید. \* ۰۹۳۹۷...۰۶۴۵: اگه می‌خواین ما دلمون از رفتنتون نگیره، به همه خفنیای جایزه بدین که خاطره خوش ازتون برامون بمونه، بعد خداحافظی کنین، که اگه نکنین بهتره! \* ۰۹۱۵۳...۰۷۴۸: کجا می‌خواین برین؟!!!!! لو‌س نشین دیگه!!!! بابا عزیزین به خدا! دل مارو نشکنین و بمونین لدددن! \* ۰۹۱۵۵...۰۷۴۷: محمد مهدی آقا! اول من رو برنده می‌کنی بعد هر جایی خوی‌بری‌رو گفته باشم نگی نگفتی! \* ۰۹۱۵۳...۰۱۵۹: حرف رفتن زن! ولی آیکمی هم نشو! اراج می‌خوامت!

1sargarmi.ir

می تونین زیر هر تصویر، به کلمه معنا دار با چاشنی شوخ طبعی بنویسین؟ خب ما این کارو کردیم براتون! فقط هر حرف الفبا رو به په علامت ر مز تبد یل کردیم. تا ساعت ۲۳ به خط اختصاصی ۳۰۰۰۷۲۲۵۲ سه کلمه رو پیامک کنین. جایزه نقدی به قید قرعه برای شما که پاسخ صحیح سه مسابقه پی‌پی‌وی رو دادین! پاسخ توی ستون «ما و شما»ی بعدی و اطلاعات بیشتر هم توی وب سایت 1sargarmi.ir هست.



؛ \* } - \ | - = \* - ÷ ! × \* (